

از تحسن سراسری فرهنگیان حمایت و پشتیبانی می کنیم



همبستگی برای آزادی و برابری در ایران

شورای هماهنگی تشکلهای صنفی فرهنگیان ایران با صدور فراخوانی در تاریخ دوشنبه 6 اسفند، از معلمان سراسر کشور درخواست کرده است در روزهای ۱۲، ۱۳ و ۱۴ اسفند ماه ۹۷ در دفتر مدارس تحسن نموده و از حضور در کلاسهای درس خود داری نمایند.

فراخوان اخیر شورای هماهنگی تشکلهای صنفی فرهنگیان ایران، در ادامه حرکت‌های اعتراضی فرهنگیان شاغل و بازنشسته و بویژه تحسن‌های مهر و آبان سال جاری که با شرکت وسیع فرهنگیان صورت گرفت، صادر شده است.

فرهنگیان در طی سال‌های اخیر و به شیوه‌های گوناگون ضمن ابراز نا رضایتی از سیستم آموزشی در کشور، به وضعیت ناهنجار شغلی، پایین بودن دستمزد و حقوق فرهنگیان شاغل و بازنشسته، اعتراض کرده اند.

پاسخ حکومت اسلامی در ایران اما به این خواسته‌های برحق، در اکثر موارد، حمله به تجمعات، ضرب و شتم، اخراج از کار، بازداشت و زندانی کردن معلمان بوده است. هم از این رو، اولین خواسته در فراخوان به تحسن در روزهای ۱۲، ۱۳ و ۱۴ اسفند ماه ۹۷ " آزادی

فعالان صنفی فرهنگی و بسته شدن همه پرونده ها در این زمینه " می باشد.

فرهنگیان با وقوف کامل بر حقوق مدنی خود، داشتن تشکلهای آزاد صنفی را به عنوان دومین خواسته مطرح کرده اند. از جمله خواسته های دیگر، اختصاص بودجه کافی و متناسب به آموزش و پرورش و توقف سیاست پولی سازی مدارس، همسان سازی حقوق بازنشستگان فرهنگی با شاغلان و ارتقای آن به بالاتر از حد خط فقر و لغو قرار داد با بیمه ناکار آمد، می باشند.

"همبستگی برای آزادی و برابری در ایران"، ضمن پشتیبانی قاطعانه از تحصن فرهنگیان، اقشار مختلف مردم و بویژه دانش آموزان و دانشجویان را به حمایت از آنان فرا خوانده و همزمان می کوشد صدای اعتراض حوطلبان نه شان را هرچه رسا تر منعکس نماید.

همبستگی برای آزادی و برابری در ایران

9 اسفند ماه 1397 - 28 فوریه 2019

ضد صهیونیسم، یهودستیزی و ایدئولوژی استعماری

آلَن گرَش

برگردان: بهروز عارفی

در بحث و جدلی که در فرانسه پیرامون یهودستیزی به راه افتاده، اغلب، از دو بُعد این مسئله خبری نیست: این واقعیت که در نیمه نخست قرن بیستم، اکثریت یهودیان مخالف با صهیونیسم بودند (آیا آن ها نیز یهودستیز بودند؟)؛ و این که خصوصیت بارز جنبش صهیونیستی در منطق استعماری فتح و استقرار جای می گرفت.

در زیر بخشی از کتاب "اسرائیل-فلسطین، حقایق دربارہ یک کشمکش" *

از نظرتان می‌گذرد.

«فراموش نکنیم که صهیونیسم تنها یکی از پاسخ‌های ممکن به "مسئله یهود" بود که [آن هم] زمانی دراز در اقلیت ضعیف قرار داشت. از اواخر قرن نوزدهم تا قبل از جنگ جهانی اول، اکثریت بزرگ یهودیان اروپای مرکزی و روسیه "با پاهای شان رای دادند" و به غرب، از جمله آمریکا، سرزمین موعود بسیاری فقیران و بی‌خانمان‌ها مهاجرت کردند. دیگران که عده‌شان زیاد هم هست، در محل زندگی‌شان ماندگار شدند و با جمعیت در آمیختند. از سال 1880 و علی‌رغم آنتی‌سمیتیسم (یهودستیزی) بر تعداد ازدواج‌های مختلط بین یهودیان آلمان افزوده می‌شود به طوری که بین 1910 و 1929 این نسبت از 9/16 به 59 درصد افزایش می‌یابد. در فرانسه نیز این "تجانس" سرعت می‌گیرد. شرکت فعال یهودیان در جنبش‌های انقلابی فراملی، از جمله سوسیالیستی و کمونیستی که برادری جهانی را تبلیغ می‌کردند پاسخ دیگری بود از جانب یهودیان در برخورد به تبعیض‌هایی که نسبت به آنان اعمال می‌شد. مذهبیبون نیز به نوبه خود صهیونیسم را رد می‌کنند زیرا معتقدند که دولت یهود نمی‌تواند دوباره تشکیل گردد و معبد [مقدس] نمی‌تواند جز با ظهور منجی قد برافرازد.

تردیدهای آلبرت انیشتن

صهیونیسم تنها جنبش اختصاصی یهودیان شرق نیست. در سال 1897 اتحادیه عمومی کارگران یهودی لیتوانی، لهستان و روسیه معروف به بوند (BUND) تشکیل می‌شود. این اتحادیه تا سال 1930 با صهیونیسم رقابت می‌کند. این تشکیلات هویت ملی و سوسیالیستی به خود گرفته، بر پایه اصول طبقاتی برپا می‌شود و زبان ییدیش را به عنوان زبان ملی انتخاب می‌کند. آنان با الهام از تئزهای کسانی که به "مارکسیست‌های اتریشی" معروف اند، طرفدار خودمختاری سیاسی-فرهنگی بودند. بوندیست‌ها [برعکس صهیونیست‌ها] تاکید می‌ورزند که ما را با "نخلستان‌ها و تاکستان‌های فلسطین کاری نیست" و توده‌های یهود باید "هر جا که هستند" به مبارزه برای رهایی دست بزنند. آن‌ها همبستگی کارگران یهودی و طبقه کارگر بین‌المللی را تبلیغ و میهن پرستی گالوت (Galout) یعنی "تبعید" را در مقابل وطن پرستی صهیونیستی قرار می‌دهند. این جنبش که امروز به فراموشی سپرده شده، صفحات پرافتخاری در تاریخ اروپای مرکزی ثبت کرده که از آن میان می‌توان به نقش این جنبش در قیام گتوی ورشو در 1943 اشاره کرد. این جنبش سرانجام در لهستان به دست نازی‌ها و در شوروی به

دست کمونیست ها نابود شد که مواضع شان نسبت به "مسئله یهود" بنا بر سیر حوادث و جابجائی دکترین ها تغییر می کرد. شوروی در رقابت با صهیونیسم، حتی تا تشکیل یک جمهوری خودمختار یهود "بیروبیجان" (Birobidjan) در انتها الیه شرقی سیبری پیش رفت.

ایجاد دولت اسرائیل پیروزی جنبش صهیونیستی است که یهودستیزی هیتلری و نسل کشی علیه یهودیان آن را امکان پذیر کرد. این دولت نسبتِ رو به افزایشی از یهودیان جهان را (هر تعریفی که از واژه یهودی داشته باشیم) متشکل می کند. اما این نسبت هرگز از 40 درصد تجاوز نمی کند. صدها هزار نفر از یهودیان ترجیح دادند که در آمریکا و اروپا مستقر شوند، هرچند اسرائیل بتواند بخش مهمی از آنان را به نفع دیدگاه های خود بسیج نماید. آنان به درستی در نیویورک و پاریس بیشتر احساس امنیت می کنند تا در تل آویو و بیت المقدس. آیا باید از پیروزی این ناسیونالیسمِ تنگ نظرانه حول یک دولت شادمان بود؟ آلبرت انیشتن می نوشت: "درکی که من از جوهر اصلی یهودیت دارم با ایدهء یک دولت یهودی با مرزهای مشخص، با ارتش و به هرحال نوعی قدرت دنیوی مغایر است. هر قدر هم که این دولت متواضع باشد، من از خسارت های درونی که دنبال خواهد آورد می ترسم، خصوصا از رشد یک ناسیونالیسمِ تنگ نظرانه در صف های خودمان. بازگشت به یک ملت، به مفهوم سیاسیِ کلمه به معنای روی گردانیدن از معنویت جامعه مان است، معنویتی که نبوغ پیامبران مان را مدیون آنیم"

ماکسیم رودنسون معتقد است که "صهیونیسم [به هیچ رو] نتیجهء قطعی، الزامی و محتوم استمرار یک هویت یهودی نیست. فقط یک گزینش است." و این گزینش نه تنها مانند هر ایدئولوژی ناسیونالیستیِ دیگر قابل نقد است بلکه همچنین، به خاطر این که هدف آن - یعنی ایجاد دولت یهود- جز با خلع ید از فلسطینی ها ممکن نیست. صهیونیسم به طور کامل در بطنِ یک ماجرای استعماری قرار دارد که شرط اصلیِ پیروزیِ آن است. و همین خطای اصلی آن بوده و خواهد بود.

بدون هیچ وجه اشتراکی با آن چه "شرق" نامیده می شود

در ایثار و آرمان گرایی شماری از مبارزان صهیونیست جای شک و تردید نیست. اگر فرض کنیم که یک جوان یهودی در 1926 قدم به سرزمین موعود می گذارد، او می توانست چنین بنویسد: "من به خود می بالم زیرا از روز ورود به فلسطین، خود را از پوستهء آلوده دیاسپورا [یهودیان مقیم خارج از فلسطین] جدا کرده و به بهترین وجهی پالایش

یافته ام. من به دنبال یک وطن بودم، می خواستم با دیگران برابر باشم و مثل آنان به بودنم در فلسطین ببالم. از لحظه ای که قدم به سرزمین اجدادی ام گذارده ام، با اروپا و آمریکا قطع رابطه کامل کرده ام" این جوان اسمش را به شئیم شالوم تغییر داده خواهد گفت: "من عبرانی ام و نامم عبری است زیرا از کشور عبرانیان ریشه می گیرم."

به رغم یک مرام نامه سوسیالیستی - و گاهی به دلیل آن - صهیونیست ها به استعمارگران مستقر در الجزایر و آفریقای جنوبی شباهت داشتند که معتقد پیشبرد تمدن در برابر "اهالی وحشی" محل بودند. صهیونیسم در فلسطین، با وجود اشکال ویژه، در دو زمینه با جنبش استعماری در پیوند است: در رفتارش نسبت به اهالی بومی و وابستگی اش به یک متروپل (کشور استعماری)، مثلاً بریتانیای کبیر (حداقل تا سال 1945). وانگهی در آن زمان استعمار تداعی منفی امروز را نداشت. تئودور هرتزل به سسیل رودز (Cecil Rhodes) یکی از فاتحان بریتانیای آفریقای جنوبی می نوشت: "برنامه من یک برنامه استعماری است" زئو ژابوتینسکی از رهبران جنبش صهیونیستی تجدیدنظرطلب به نوبه خود شادمان بود که "خدا را شکر که ما یهودیان هیچ چیز مشترکی با آن چه "شرق" می نامند نداریم. ما باید به یاری کسانی از میان مردم بشتابیم که بی سواد بوده و در سنت ها و قوانین روحانی عقب مانده شرقی غرق اند. ما در وهله اول [البته] به خاطر "بهروزی" ملی خود و سپس برای ریشه کن کردن تمام آثار "روح شرقی" از فلسطین به آن جا می رویم." مردخای بن هیلل هاکومن (Mordechai Ben Hillel Ha Cohen) از یهودیان مستقر در بیت المقدس می نویسد: "ما متمدن ترین ساکنان فلسطین بوده و کسی قادر به رقابت با ما در عرصه فرهنگی نیست. بیشتر بومیان، روستائی و بادیه نشین اند و از فرهنگ غربی بویی نبرده اند. زمان درازی لازم است تا ان ها زندگی بدون غارت، بدون دزدی و بی مفسده های دیگر را فراگرفته و از عریانی خود و برهنگی پاهای شان خجالت بکشند و شکلی از زندگی را انتخاب نمایند که مالکیت خصوصی در آن جریان داشته باشد. برای کشیدن جاده ها، اسفالت خیابان ها، ساختن مدرسه ها و مراکز نیکوکاری و دادگاه های به دور از فساد زمان لازم است." اما "روح شرقی" مرموز ظاهرا در مقابل ده ها سال تمدن مقاومت می کند، موشه کاتساو** (Moshé Katsav) رئیس جمهوری اسرائیل در ماه مه 2001 اعلام می کند: "میان ما [یهودیان] و دشمنان ما نه در لیاقت ها و توانائی ها بلکه در موارد اخلاقی، فرهنگی، جنبه های مقدس زندگی و وجدان نیز شکاف عظیمی وجود دارد،

[...] آن ها در این جا همسایه های ما هستند ولی گوئی در چندصد متری ما کسانی زندگی می کنند که از قارهء ما نیستند و به کهکشان دیگری تعلق دارند." راستی با این اوصاف، این فلسطینی ها را هم می شود آدم نامید؟

فلسطینی ها به مثابه حیوانات وحشی

به دنبال شورش های یافا در 1921، یک کمیسیون تحقیق بریتانیائی نوشت که این جنبش به هیچ رو کشتار ضد یهودی نبوده بلکه قیام کنندگان از صهیونیسم بیزارند و نه از یهودیان. ارگان یهودیان بریتانیا، "جوش کرونیکل" (Jewish Chronicle) در پاسخ، با لحنی اعتراضی نوشت: "تصور کنید که حیوانات باغ وحش از قفس های خود بیرون آمده و چند تماشاگر را بکشند و کمیسیون تحقیق در مورد علل حادثه به این نتیجه برسد که دلیل وقوع فاجعه این است که حیوانات قربانیان شان را دوست نداشته اند. گوئی وظیفهء مدیریت باغ وحش این نبوده که حیوانات در در قفس نگهدارد و مطمئن باشد که درهای قفس ها بسته است." چه صراحتی! فرانتس فانون (Franz Fanon) روانپزشک اهل جزیره های آنتیل که به انقلاب الجزایر پیوست در کتاب مشهور "دوزخیان روی زمین" در 1961 می نویسد: "زبان استعمارگر هنگامی که از استعمارشده حرف می زند، زبان جانورشناسی ست. در این زبان از حرکات خزنده زردها، از بوی بد شهر بومیان، از گله ها، از بوی گند، از تکثر سریع، از درهم لولیدن و از حرکت دست و پا [به جای صحبت کردن] استفاده می شود. استعمارگر آن گاه که می خواهد خوب تشریح کرده کلمات مناسب پیدا کند، دائما به حیوانات استناد می کند."

تسخیر اراضی و "پس راندن" بومیان محلی بعهدهای استعماری جنبش صهیونیستی را نشان می دهد. یکی از گردانندگان این جنبش از سال های 1910 اذعان دارد که "مسئلهء [موجودیت] عرب ها با تمام حدتش از همان اولین مرحلهء خرید زمین ها آشکار شد، هنگامی که من موظف به اخراج اهالی عرب جهت استقرار برادران مان به جای آن ها شدم. بادیه نشینان عرب آن شب، پیش از آن که مجبور به ترک دهکده شمسین شوند، دور چادر محل گفتگو تجمع کرده بودند، ناله های محزون شان به رغم گذشت زمان طولانی هنوز در گوش های من طنین انداز است. [...] قلبم به هم فشرده می شد. من فهمیدم که بادیه نشینان تا چه اندازه به زمین خود دلبستگی دارند." استعمارگران یهودی، با اخراج عرب ها و جب به جب آن ها را عقب رانده، زمین ها را غصب می کنند.

بن گوریون به خوبی آگاه است که هیچ مصالحه ای میسر و امکان پذیر نیست: "همگان روابط بین عرب ها و یهودیان را مشکل آفرین می دانند ولی هیچ کس متوجه نیست که این مشکل حل نشدنی است. راه حلی وجود ندارد. شکاف عمیقی دو جامعه را از هم جدا می سازد. [...] ما می خواهیم که فلسطین [میهن] ملت ما باشد و عرب ها دقیقا همین را می خواهند". اسرائیل زانگویل (Israel Zangwill) یکی از نزدیکان تئودور هرتزل، هم زمان با جنگ جهانی اول در مطبوعات انگلیسی توضیح می دهد که: "اگر بتوانیم با پرداخت خسارت، از 600 هزار عرب فلسطینی سلب مالکیت کنیم یا اگر موفق به قانع کردن آنان به مهاجرت به عربستان شویم، چون آن ها به راحتی نقل مکان می کنند [عجب!]، بزرگترین مشکل صهیونیسم حل خواهد شد". هرتزل در یادداشت هایش در 1895 اعتراف می کند که "ما باید زمین آن ها را با زبان خوش تصاحب کنیم. سلب مالکیت و انتقال افراد فقیر باید، هم مخفیانه و هم با احتیاط انجام گیرد." این عملیات در مقیاس وسیعی در 1947-49 به اجرا درآمد.

پشتیبانی ضروری لندن

این واقعیتی است که یهودیان از یک "متروپل" نمی آیند. آن ها از کشورهای مختلف می آیند و "بازگشت" به روسیه یا لهستان را نمی توانند در مد نظر داشته باشند. درست مانند اروپائیان سفید مستقر در امریکا که غالبا پروتستان بودند و پس از تلاش برای نابودی سرخ پوستان - که البته تا حدی هم موفق شدند - آنان را در اردوگاه های تحت محاصره (که "رِزِرو [منطقه حفاظت شده] خوانده می شد) محبوس کردند. ولی باوجود این، فراموش نکنیم که جنبش صهیونیستی، به هر حال از پشتیبانی لندن برخوردار بود و بدون چنین پشتیبانی، با شکست مواجه می شد؛ بدین ترتیب تنها در یک دهه استقرار قیمومت بریتانیا، 250 هزار نفر (بیش از دو برابر دهه قبل) به فلسطین مهاجرت کردند. آرتور وُچوپ (Arthur Wauchope) کمیسر عالی بریتانیا که از 1931 به بعد در بیت المقدس مستبدانه حکومت می کرد می نویسد: "طی دوران خدمتم در فلسطین، تشویق مهاجرت و اسکان یهودیان را وظیفه خود دانسته و هدفی جز تضمین امنیت ایشان نداشتم". وانگهی، او از "حماسه بزرگ" استعمار صحبت می کند. بدون پوشش بریتانیا، نه مهاجرت، نه خرید زمین و نه ایجاد ساختار دولتی، امکان پذیر نبود. البته گاهی اختلاف منافع بین یی شوو (جماعت یهودی فلسطین) و لندن پیش می آمد، ولی حداقل تا سال 1939، این اختلافات ثانوی بود.

این "ائتلاف" از آن چه من "همانندی فرهنگی" می نامم، سود برد. مثالی می زنم. در پیِ شورش های خشونت بار سال 1929 در فلسطین، مسئولین متعدد انگلیسی در محل و یا در بریتانیا به لزوم تغییر سیاست یعنی محدود کردن مهاجرت و کاستن از خرید زمین ها پی بردند. وزارت مستعمرات در اکتبر 1930 در یک "کتاب سفید" همین مواضع را تشریح کرد؛ ولی وایزمن به تمام آشنایانش متوسل می شود، بن گوریون به رئیس دولت بریتانیا مراجعه کرده، ضمانت نامه آزادی مهاجرت و خرید زمین ها را دریافت می کند که از طرف عرب ها "نامه سیاه" نام گرفت. نخست وزیر بریتانیا حتی با شخص اول صهیونیست ها درباره امکان اعطای حق تقدم به یهودیان در قراردادهای و توافق ها بحث می کند، ولو به قیمت کنارگذاشتن اصل برابری (برخورد برابر بین یهودیان و عرب ها) باشد که علنا اعلام شده بود.

این موفقیت چشم گیر مدیون مردم داری و مناسبات جنبش صهیونیستی، و تماس های سیاسی و شناخت از نظام سیاسی بریتانیا ست. صهیونیست ها در ارائه و فهماندن خواست های شان از موقعیت بهتری برخوردار بودند تا نمایندگان عرب یا فلسطینی، که فرهنگ، سنت ها و طرز گفتگو و مذاکره شان برای اروپائیان بیگانه بود. صهیونیست ها خود غربی هائی بودند که با غربی ها مذاکره می کردند. آن ها در هر مرحله مناقشه از این امتیاز استفاده کرده و می کنند.

اگر اصطلاح ماکسیم رودنسون را به کار ببریم، اسرائیل یک "پدیده استعماری" است. این کشور همانند استرالیا و آمریکا از یک تسخیر، سلب مالکیت بومیان به وجود آمده است. اما بر عکس آفریقای جنوبی عصر آپارتاید، "یک جامعه استعماری" نیست که برای ادامه زندگی به "بومیان" نیازمند باشد. از طرف دیگر، با این که اسرائیل بر بی عدالتی بنیاد شده، اما دیگر توسط جامعه جهانی و سازمان ملل به رسمیت شناخته شده است. این فکر که برخی ها در سر داشتند و هنوز هم دارند که گویا می توان اسرائیلی ها را "اخراج" کرد و به "کشورهای خودشان" فرستاد، نه از نظر اخلاقی قابل دفاع است و نه از نظر سیاسی واقع گرایانه. نمی توان یک بی عدالتی را با بی عدالتی دیگر ترمیم کرد. لذا از این پس، بر روی سرزمین مقدس دو ملت زندگی می کنند، یکی اسرائیلی و دیگری فلسطینی. می توان مثل برخی از روشنفکران فلسطینی و اسرائیلی آرزو کرد که هر دو در یک دولت واحد گرد هم آیند، ولی این یک اتوپی زیباست که نسل ما تحقق آن را نخواهد دید. و به هر حال، نمی توان هیچ راه حلی را به صورت یک جانبه، نه به فلسطینی ها و نه به اسرائیلی ها، تحمیل کرد.

توضیحات مترجم:

* - اسرائیل، فلسطین؛ حقایق درباره یک کشمکش

آلن گرش

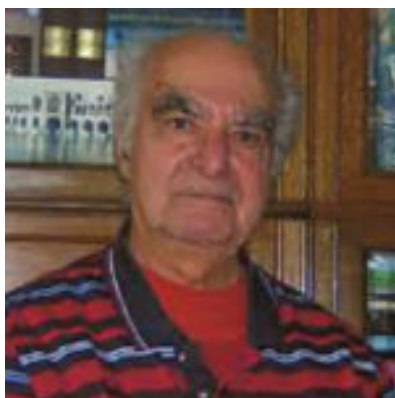
مترجم: بهروز عارفی انتشارات خاوران، پاریس، 2001

متن کامل این کتاب در سایت لوموند دیپلماتیک فارسی در دسترس
علاقمندان است:

<https://ir.mondediplo.com/article2410.html>

** - یادآوری این نکته خالی از طعنه نیست که موشه کاتساو، این
"معلم اخلاق" در اواخر دوره ریاست جمهوری اش به "تجاوز جنسی"
متهم شده، معلق شد. در سال 2010 وی به اتهام "تجاوز جنسی" محکوم
شده و از سال 2011 تا 2016 را در زندان "سپری" کرد!

درگذشت یک مصدق و یار خلیل ملکی



امیر پیشداد (۱۳۹۷-۱۳۵۷)

6 اسفند ماه 1397

امیر پیشداد چهره آشنا و همواره مبارزه سالها در راه استقلال، آزادی و برابری مردمان، دیگر در میان ما نیست. دیگر نه نگاه نافذش بر چهره ما خواهد نشست و نه سخن او را که با واژه هایی گزیده از سر دقت و فراست و بی هیچ عاریتی از کلمات خارجی بیان می شد به گوش خواهیم شنود. خط خوش او را که همواره پیام گرم مهر و دوستی و راستی بود، دیگر نخواهیم خواند. امیر متانت و وقار بود.

امیر پزشک بود و تحصیلات پزشکی خود را که در دانشگاه تهران آغاز کرده بود در دانشگاه پاریس تا بالاترین سطوح تخصصی به پایان رسانده بود. برای او پزشکی طریق مال اندوزی و کسب ثروت نبود. در درد و رنج و اضطراب و دلهره دیگران آرام و قرار نداشت. همه همدردی و همدلی و همراهی بود. صبور و پرحوصله و شنوا: در طی هم این سالها اندک نبودند هموطنانی که در جست و جوی درمان درد و بیماری به این سوی جهان و به سراغ امیر می آمدند، به یمن دانش پزشکی امیر و راهنماییهای او، آرامش و قرار تندرستی و سلامت را باز می یافتند. امیر از بنیانگذاران اصلی "انجمن پزشکان ایرانی در فرانسه" بود و در این انجمن، چندین بار به عضویت هیئت مدیره انجمن و نیز به مقام دبیر کل انجمن برگزیده شد.

درسالهای تحصیل دانشگاهی، چه در ایران و چه در خارج از ایران، امیر از فعالان پایدار سندیکالیسم دانشجویی بود: در ایران از گردانندگان هفته نامه "دانشجویان ایران" (۳۰ مهر ۱۳۳۰ - تیر ۱۳۳۲) بود و از بنیانگذاران "سازمان ملی دانشجویان ایران" (زمستان ۱۳۳۱). زمانی هم که به ادامه و تکمیل تحصیلات به فرانسه آمد (تابستان ۱۳۳۴) از کوشش و فعالیت در این راه باز نایستاد. از جمله به همت کسانی چون او بود که "اتحادیه دانشجویان ایرانی در فرانسه" از نو رونقی گرفت. فصلنامه ای که خود را "ناشر افکار دانشجویان ایرانی در اروپا" می خواست و نخستین مظهر همکاری دانشجویان ایرانی در کشورهای اروپای غربی گردید، "نامه پارسی" (شماره ۱، اردیبهشت ۱۳۳۸)، بی او نمی شد و نمی توانست بود. فصلنامه ای که انتشارش با استقبال فراوان اتحادیه های دانشجویان ایرانی در کشورهای مختلف اروپایی روبرو شد و با مباحثی که طرح کرد و آشنائیها و همکاریهایی که برانگیخت، سنگ بنای "کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در اروپا" گردید. از همین رو کنفدراسیون در

نخستین کنگره عمومی خود (لندن، دسامبر ۱۹۵۸) تصویب کرد که ازین پس انتشار "نام" پارسی را بر عهده گیرد. و این چنین بود که در تمام سالهای فعالیت کنفدراسیون، انتشار "نام" پارسی به عنوان "ارگان تحقیقی" کنفدراسیون ادامه یافت.

از میان هم آنچه امیر بود و گفت و نوشت و کرد، چه بسا مهمترین آنها، حضور فعال و مشارکت هموار او بود در مبارزه برای دستیابی به آرمانهای استقلال، آزادی، دموکراسی و سوسیالیسم. سالهای آغازین جوانی امیر و نسل او، سالهای پیدایش و گسترش نهضت ملی کردن نفت ایران بود، نهضت بزرگی که پیام آور استقلال و آزادی بود و نه تنها در ایران که در بخش بزرگی از آنچه بعدها "جهان سوم" نامیده شد طنینی لرزه افکن انداخته بود. امیرهم، چون هزاران هزار زن و مرد و پیر و جوان دیگر، به صف پیکارگران و جویندگان استقلال و آزادی و برابری پیوست و ازین پس درین راه همچنان ثابت قدم ماند. سراسر این حضور و مشارکت و فعالیت پایدار را دو نام در ذهنها مجسم می کند: مصدق و ملکی.

مصدق که آزادی بود و حکومت قانون و رفتار و کرداری مبتنی بر اصول و رویه های دموکراتیک. مصدق که استقلال بود و "موازن" منفی و بویژه ملی کردن صنعت نفت در سراسر ایران. امیر که به همراه گروهی از دانشجویان به دیدار مصدق رفته بود، هر زمان که ازین دیدار می گفت کلماتش تنها یاد نبود که یکسره شوق و شور و هیجان می شد. دیده بود که با مصدق، جامع ایرانی در راه استقلال و آبادانی و آزادی گام گذاشته است و سرافرازی و خجستگی را در برابر دارد.

ملکی که از سوسیالیسمی می گفت مستقل و غیروابسته به این یا آن قدرت جهانی. ملکی، استقلال در اندیشه، جسارت در عمل و روشن بینی سیاسی بود. امیر از فعالان حزب زحمتکشان ملت ایران (نیروی سوم) بود. و از جمله به سردبیری او بود که دور دوم ماهنام "علم و زندگی" (صاحب امتیاز و مدیر مسئول: خلیل ملکی) انتشار یافت (فروردین - تیر ۱۳۳۲). او در سالهای تحصیل و اقامت در اروپا، کوشش در راه سوسیالیسمی مستقل و غیر اردوگاهی را هرگز رها نکرد: امیر از بانیان و پایه گذاران اصلی "جامع" سوسیالستهای ایرانی در اروپا" (۱۳۳۸) بود. و تا آن زمان که "جامعه" فعال بود او هم از گردانندگان و مسئولان اصلی آن بود و هم توان خود را در خدمت به اهداف جامعه بسیج می کرد. بدون او نه ماهنام "سوسیالیسم" می توانست وجودی داشته باشد و نه خبرنامه ای در کار بود که از مبارزات و مقاومتهای ایران بنویسد و ازین دادگاه و از

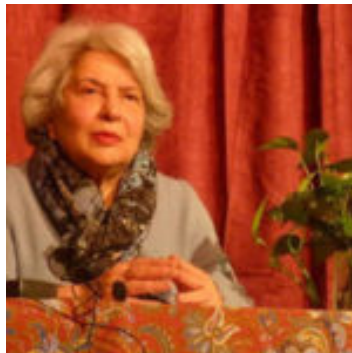
آن اعتصاب و اعتراض خبری برساند و نه کتابها و جزوه ها و نشریات دیگر.

امیر، خودسری و خودکامگی را بر نمی تابید. در برابر ظلم و سرکوب و خفقان و زندان و شکنجه و اعدام یکپارچه فریاد خشم و اعتراض می شد. و هرگز و در طی سالیان از تلاش و کوشش در راه آرمانهای آزادی، استقلال، برابری و بهروزی مردمان باز نایستاد و در این راه، در کمال یکدلی و یکرنگی، هر آنچه می توانست با صمیمیت و از سر عقیده و اعتقاد انجام داد.

یادش بیدار و پایدار.

نعمت آزر؛ فرهاد آسور؛ مریم آسور؛ داریوش آشوری؛ آرمن آبدالیان؛ فریدون احمدی؛ نادر اسکوئی؛ ایرج اشراقی؛ احمد اشرف؛ رضا اغنمی؛ صدرالدین الهی؛ بابک امیرخسروی؛ محمد امینی؛ فریدون بابائی؛ خامنه؛ فیروز باقرزاده؛ مهران براتی؛ فرامرز بهار؛ سهراب بهداد؛ ناصر پاکدامن؛ تقی تام؛ منیژه تام؛ حمید جاذب؛ بابک جزنی؛ میهن جزنی؛ محمد جلالی (م.سحر)؛ فرشید جمالی؛ محمدرضا جواهریان؛ لیلی حاج سیدجواد؛ نگار حاج سیدجواد؛ مهدی خانبابا تهرانی؛ احتشام درخشانی؛ محمدرضا رادمنش؛ منوچهر رسا؛ علی رضوی؛ محمود رفیع؛ فرهمند رکنی؛ احمد رناسی؛ سعید رهنما؛ مجید زربخش؛ ساقی ساعدلو؛ فرانسواز ساعدلو-توماس؛ هوشمند ساعدلو؛ نیما ساعدلو؛ هوشنگ سیاح؛ خسرو سیف؛ محمدرضا شالگونی؛ الهه شکرای؛ حماد شیبانی؛ علی شیرازی؛ حمید عروجی؛ همایون علی زاده؛ آنا عنایت؛ بیژن فؤادی؛ فرهنگ قاسمی؛ شهرام قنبری؛ مینو قندهاریان؛ کیان کاتوزیان-حاج سیدجواد؛ همایون کاتوزیان؛ کاظم کردوانی؛ علی کشتگر؛ اسفندیار کریمی؛ بهاره کشاورز صدر؛ زریون کشاورز صدر؛ مازیار کشاورز صدر؛ حسن کیان زاد؛ علی گوشه؛ کریم لاهیجی؛ علی متین دفتری؛ مریم متین دفتری؛ هدایت متین دفتری؛ نوش آذر مجللی؛ هادی مرتضوی؛ احمد مشعوف؛ بهروز معظمی؛ شیوا معیری؛ عباس معیری؛ مجتبی مفیدی؛ البرز ملک؛ مگی ملک؛ باقر مؤمنی؛ نیو نابت؛ شیدا نبوی؛ علی ندیمی؛ شیدان وثیق؛ محسن یلفانی.

از یاد نخواهیم برد!



فرنگیس حبیبی

۳ اذر ۱۳۲۶ (25 نوامبر 1945) - ۲۷ بهمن ۱۳۹۷ (۱۶ فوریه ۲۰۱۹)

فرنگیس حبیبی، جامعه شناس، نویسنده، مترجم و روزنامه نگار برجسته در ساعت ۶ و نیم صبح روز شنبه ۲۷ بهمن ۱۳۹۷ - ۱۶ فوریه ۲۰۱۹ برای همیشه چشم بر هم نهاد و خانواده، خویشان و یاران پر شمار خود را تنها گذاشت.

فرنگیس از زنان برجسته و فرهیخته، و از مدافعان حقوق زن، انسانی مهربان، بردبار، آرام و دلنشین و بی تکلف بود. به ادبیات ایران به ویژه به ادبیات زنان و طنز در ادبیات علاقه وافری داشت و در این زمینه کارهای ناتمامی از او بجای مانده است.

به زبان فرانسه نیز می نوشت و آخرین نوشته اش با عنوان «جنگ با من از دور سخن گفته است» اندک زمانی پیش از درگذشت وی در پاریس انتشار یافت و بلافاصله مورد استقبال قرار گرفت. این کتاب که به سبک «قطعه نویسی» نگاشته شده، جنبه هائی از تاریخ را که خود زیسته است، با طنز هائی شیرین و روایاتی دلنشین به هم آمیخته است.

او مقالات زیادی را تدوین نموده و ترجمه هائی نیز به زبان فارسی منتشر نموده است. ولی متأسفانه نتوانست آخرین ترجمه خود «یک میلیون انقلاب آرام» را منتشر نماید.

فرنگیس حبیبی چهره شناخته شده ای در عرصه روزنامه نگاری نیز بود. او سالها در بخش فارسی رادیو بین المللی فرانسه در سمت های

گوناگون، از جمله مسئولیت آن، فعالیت پرباری داشته است.

ما از دست رفتن فرنگیس عزیز را به خانواده رضوی ناظر، به همسر گرامی او رضا ناظر و فرزندان عزیزش، نرگس و بامداد و به برادرش سروش حبیبی و دیگر اعضای خانواده حبیبی تسلیت گفته، خود را در این اندوه شریک می دانیم. ما یاد و خاطره فرنگیس عزیز را گرامی می داریم و وجود پر تلاش و خستگی ناپذیرش را فراموش نخواهیم کرد.

با امضاهای دوستان و آشنایان فرنگیس حبیبی.

برگرفته از سایت عصر نو

اطلاعیه آغاز فعالیت » همبستگی برای آزادی و برابری در ایران «



چهل سال از به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی در ایران می گذرد، که در این مدت حاصلی جز جنایت، سرکوب، کشتار و اعدام، غارتگری و تشدید فقر روز افزون برای مردم نداشته است. درچنین شرایطی، شاهد اعتراضات توده های مردم برای رفع تبعیض، آزادی و عدالت اجتماعی، دراشکال مبارزات برابری طلبانه ملیت های مختلف ایران، جنبش های اجتماعی و اعتراضات مدنی کارگران، زنان، دانشجویان، کشاورزان، فرهنگیان، حفظ محیط زیست، بیکاران و تهیدستان می باشیم.

تعمیق بحرانهای چندگانه در تار و پود جامعه از یکسو، و تشدید تنش و تخاصم در مناسبات منطقه‌ای و بین‌المللی و تحریم‌های ناشی از آن از سوی دیگر، جمهوری اسلامی ایران را ناتوان‌تر از همیشه و درسراشیب فروپاشی قرار داده است.

درچنین وضعیتی، ادامه حاکمیت این رژیم جز زیان و مصائب بیشتری برای مردم ندارد. از این رو همراهی و اشتراک مساعی همه نیروهای جمهوریخواه دموکرات برای پشتیبانی از مبارزات مردم در جهت مقابله با جمهوری اسلامی در ایران، بیش از هر زمان دیگری، ضروری است.

با درک این واقعیت، ما احزاب و سازمان‌های امضاکننده تفاهم نامه 25 آبان 1397 - 16 نوامبر 2018، همکاری رسمی خود را با نام زیر آغاز می‌کنیم:

همبستگی برای آزادی و برابری در ایران

بنا به تفاهم نامه مورد توافق، ما مشترکا برای سرنگونی جمهوری اسلامی و جایگزینی آن با یک نظام برخاسته از آراء مردم بر مبنای جمهوریت، دموکراسی، جدائی دین و دولت و فدرالیسمی که تأمین حقوق برابر ملی - دموکراتیک ملیتها و اقوام ساکن ایران باشد، مبارزه می‌کنیم.

ما از مبارزات آزادیخواهانه و حق طلبانه مردمان ایران و جنبشهای مدنی و اجتماعی جاری، قاطعانه حمایت میکنیم. ما مصمم هستیم با تاکید بر منافع و حقوق مردم کشورمان و پایان بخشیدن به ستمها و تبعیضات موجود و تأمین برابر حقوقی، ایران فدرال، آزاد، آباد، دموکراتیک، یکپارچه و متحد آینده را باهم بسازیم.

ما خواهان صلح و مخالف سیاستهای مداخله جویانه و جنگ افروزان جمهوری اسلامی ایران در منطقه و جهان هستیم.

ایران آیند، ضمن احترام متقابل و رعایت حسن همجواری، با حق حاکمیت کشورها احترام می‌گذارد. ما اعلام میداریم که جمهوری اسلامی ایران باید به مداخلات خود در امور کشورهای همسایه و ماجراجویی‌هایش در سطح منطقه پایان داده و بی قید و شرط، نیروهایش را از تمامی کشورهای منطقه خارج نماید.

“همبستگی برای آزادی و برابری در ایران”، از حمایت افکار عمومی

جهان، نیروهای مترقی و نهادهای بین المللی از مبارزات مردم برای استقرار دموکراسی در ایران استقبال می‌کند و مخالف دخالت دولت‌های خارجی در امور داخلی ایران می‌باشد.

ما تشکیل "همبستگی برای آزادی و برابری در ایران" را گامی مفید و ضروری در جهت اتحاد گسترده نیروها و جریانات جمهوریخواه دموکرات ایران می‌دانیم و به همین دلیل نیز دست همکاری مان را به سوی همه نهادها، سازمان‌ها، احزاب، شخصیت‌ها و فعالان سیاسی و اجتماعی دموکرات، آزادیخواه و مدافع حقوق بشر، دراز کرده و آمادگی خود را برای همکاری در چارچوب فوق اعلام می‌کنیم.

همبستگی برای آزادی و برابری در ایران

4 اسفند 1397 - 23 فوریه 2019

(احزاب و سازمان‌های تشکیل دهنده : اتحاد دمکراتیک آذربایجان - بیرلیک، جنبش جمهوریخواهان دموکرات و لائیک ایران، حزب تضامن دمکراتیک اهواز، حزب دمکرات کردستان ایران، حزب دمکرات کردستان، حزب کومه له کردستان ایران، حزب مردم بلوچستان، سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران، شورای موقت سوسیالیست‌های چپ ایران، کومه له زحمتکشان کردستان)

بیانیه مشترک تشکلهای کارگری و بازنشستگان

در مورد تعیین دستمزد سال ۱۳۹۸

ضرورت حیاتی مبارزه متحدهانه برای مزدی معادل سطح متوسط هزینه خانوار در سال ۱۳۹۸

گرانی روز افزون و فلج کننده، بیکاری گسترده و درآمدی ناچیز که برای زندگی حداقلی هم کافی نیست اکثریت عظیم جامعه را به زیر خط

فقر سوق داده است. افزون بر این، کارفرمایان خصوصی و دولتی بی پروا از پرداخت مزد کارگران سرپیچی می‌کنند و صدها هزار کارگر ماه‌هاست که همان مزدهای ناچیزشان را نیز دریافت نکرده‌اند.

تجربه کارگران از زمان تشکیل به اصطلاح «شورای عالی کار» تاکنون نشان داده است که این شورا و کمیته مزد وابسته به آن وظیفه خود را تأمین رضایت کارفرمایان و دولت سرمایه‌داری حامی آنها می‌دانند و در نتیجه تصمیم و اراده دولت و کارفرماها به کارگران تحمیل می‌شود. اینان هیچ گرهی از مشکلات طبقه کارگر نمی‌گشایند و هیچ نانی به سفر کارگران نمی‌آورند. مزد اکثریت قریب به اتفاق کارگران به مراتب از خط فقر پایین‌تر است. افزایش حداقل مزد کارگران به بالاتر از خط فقر و به مزدی درخور یک زندگی عادی و متوسط، فقط و فقط با همت و مبارزه خستگی ناپذیر خود کارگران و سندیکاها و تشکلهای مستقل کارگری میسر می‌شود. به همین دلیل از نظر ما مرجعی که صلاحیت تعیین مزد برای کارگران را دارد خود کارگران و نمایندگان منتخب آنان است. حداقل چیزی که می‌توان گفت این است که نمایندگان مستقل کارگران که یک طرف اصلی موضوع مزد هستند باید بتوانند خواست کارگران را بیان کنند و اراده آنان را در مقابل کارفرمایان و در سطح جامعه اعلام نمایند و برای اجرای آن تلاش ورزند. اما همه می‌دانند که در ایران سندیکاها و تشکلهای مستقل کارگری از بحث و مذاکره مزد منع می‌شوند، همان گونه که از دیگر موضوعات و فعالیت های کارگری منع شده‌اند.

سرمایه‌داران برای پایین نگه داشتن دستمزد همه چیز را زیر پا می‌نهند و از همه اهرم‌های قدرت برای حفظ منافع خود استفاده می‌کنند. کارگران در قدرت جایی ندارند و از این رو تنها راه کارگران اتحاد و همبستگی با هم طبقه‌ای‌های خود و مبارزه متحدانه برای دستیابی به حقوق و منافع مشترکشان است.

از نظر ما در زمینه حداقل دستمزد و سطح مزدها به طور کلی باید خواستار سطح مزدی باشیم که دست کم رفاهی در سطح متوسط کشور برای کارگران تأمین کند؛ یعنی طبیعی و به حق است که کارگران دست کم مزدی معادل میانگین هزینه خانواری معمولی (مثلاً ۴ نفره) با سطح متوسط زندگی برای سال ۱۳۹۸ طلب کنند. افزایش مزد، برخلاف ادعای کارفرمایان و مقامات دولتی و برخلاف ادعای اقتصاددانان مدافع سرمایه داری، هیچ نقشی در تورم ندارد. تورم در ایران دلایل اقتصادی و سیاسی خاص خود را دارد که هر کسی با اندکی واقع‌بینی و دلسوزی برای منافع کارگران، از آن آگاه است.

شورای عالی کار در اقدامی فریبنده به تبعیت از نوبخت رئیس سازمان برنامه و بودجه، زمزمه افزایش ۲۰ درصدی مزدهای اسمی را برای سال ۱۳۹۸ به راه انداخته است که با این افزایش، حداقل مزد در این سال به حدود یک میلیون و ۳۴۰ هزار تومان خواهد رسید. اما این سطح مزد هیچ مرهمی بر زخم خانوار کارگری ایران نخواهد گذاشت. طی چهل سال گذشته همواره مزد کارگران حدود یک پنجم مبلغ لازم برای تأمین هزینه متوسط زندگی یک خانوار معمولی شهری بوده است. با افزایش حداقل مزد به میزان ۲۰ درصد در همچنان بر همان پاشنه خواهد چرخید و فقر همچنان زندگی کارگران و زحمتکشان را به کام مرگ و تباهی خواهد کشاند.

در اواخر سال ۱۳۹۶ تعدادی از تشکلهای مستقل کارگری با توجه به هزینه متوسط خانوار در سطح کشور و سطح تورم موجود و نرخ تورم مورد انتظار برای سال ۱۳۹۷، مبلغ حداقل مزد را پنج میلیون تومان اعلام کردند. واقعیت نشان داد که در تعیین این مبلغ هیچ گونه اغراقی صورت نگرفته بود. حتی آمارهای رسمی مؤید درستی این واقعیت‌اند: بر اساس آمار بانک مرکزی در زمینه بررسی بودجه خانوار شهری برای سال ۱۳۹۶، هزینه متوسط یک خانوار شهری در سال ۱۳۹۶ حدود ۴۲ میلیون تومان در سال و یا ماهانه ۳/۵ میلیون تومان (سه و نیم میلیون تومان) برآورد شده است. این هزینه برای خانواری است که تعداد متوسط اعضای آن برابر با ۳/۲۸ نفر (سه و بیست و هشت صدم) باشد. پس هزینه متوسط یک خانوار ۴ نفره در سال ۱۳۹۶ تقریباً معادل ۴/۲۷ میلیون تومان (چهار میلیون و دویست و هفتاد هزار تومان) در ماه بوده است. صندوق بین المللی پول نرخ تورم در ایران را برای سال ۹۷ حدود ۳۰ درصد و برای سال آینده حدود ۳۴ درصد برآورد کرده است (که البته تخمینی حداقلی است). برای محاسبه هزینه متوسط یک خانوار ۴ نفره در سال ۱۳۹۷ باید ۳۰٪ به چهار میلیون و دویست و هفتاد هزار تومان هزینه سال ۱۳۹۶ افزود که در نتیجه هزینه متوسط یک خانوار چهار نفره در سال ۱۳۹۷ به رقمی در حدود ۵.۵ میلیون تومان در ماه میرسد.

بر همین اساس با توجه به اینکه نرخ تورم در سال آینده طبق برآورد صندوق بین المللی پول به بیش از ۳۴ درصد میرسد، برای محاسبه میانگین هزینه زندگی یک خانوار ۴ نفره در سال ۱۳۹۸ باید ۳۴٪ به مبلغ ۵.۵ میلیون تومان در ماه افزود که بیش از ۷ میلیون تومان در ماه میشود. بنابراین خواست حداقل دستمزد به مبلغ ۷ میلیون تومان در ماه برای سال ۱۳۹۸ خواستی منطقی و بدور از هر گونه اغراق است.

ما از همکارگران و فعالان کارگری و همکاران سازمانهای مدافع حقوق کارگران می‌خواهیم تا از حداقل دستمزد به میزان ۷ میلیون تومان در ماه برای سال ۱۳۹۸ پشتیبانی کنند و با روشنگری و کار توضیحی برای مردم حقانیت این خواست را به پیش ببرند. طرح این خواست و مبارزه برای پیشبرد آن به روشهای مختلف از نظر اقتصادی و معیشتی و مقابله با فقر سیاه تحمیل شده بر کارگران حائز اهمیت بسیار است. برای کارگران در مقابل شرایط خوارکننده موجود، تلاشی مصممانه برای دستیابی به حقوق خود به لحاظ اجتماعی و انسانی نیز دارای ضرورت و اهمیت درجه اول است.

۱ اسفند ۱۳۹۷

سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه

سندیکای کارگران شرکت کشت و صنعت نیشکر هفت تپه

کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکلهای کارگری

گروه اتحاد بازنشستگان